

انصاف باید داد

بهائیان در سیاست مداخله نمی کنند. قولی است که جملگی برآیند. و حتی کسانی در همین جا بر اهل بهاء طعنه می رانند و آنان را به سبب اجتناب از سیاست بی اعتنا به مصالح ملک و ملت می خوانند. در این مقال روی سخن بهائیان با امثال این اشخاص نیست. زیرا سیرت خویش را در این باب در ده ها مقاله و رساله و کتاب توضیح داده و توجیه کرده اند، و البته به اقتضای مقام در فرصت دیگر می توان دوباره تجدید خطاب کرد. آنچه اینک می خواهند به اختصار بگویند این است که این اصل را به جد تمام می گیرند، هرگز از آن تخلف نمی کنند، در نهان و آشکار یک نحوه رفتار دارند، و آن اینکه از سیاست برکنارند، شغل سیاسی نمی پذیرند، اخذ تصمیم در سیاست مملکت را به حکومت وامی گذارند، در اجرای این تصمیم که به صورت قانون درمی آید یا در حکم قانون است قبول خدمت می کنند، و این گونه خدمت را که امور اجرایی اداری است در عین صداقت و صمیمیت بر عهده می گیرند.

محافل روحانی بهائیان این تعلیم را پیوسته تکرار می کنند، در هر فرصتی از سر می گیرند، به ترویج و تعمیم آن در میان بهائیان می پردازند، و به هر زبانی که می توانند این جمع را از سیاست دور می سازند. از خطابات ناطقین، از دروس استادان، از کتب نویسندگان، از برنامه های جلسات عمومی، از ابلاغات کتبی محافل روحانی، و خلاصه از جمیع وسایل اعلان و اعلام برای بیان این تعلیم و شرح ضرورت و اهمیت آن استمداد می کنند تا اهل بهاء پیوسته در این باره بیدار و هشیار باشند. و لیکن به تقریر کلی و نظری مطلب اکتفا نمی کنند، بلکه در عمل نیز مراقب اجرای آن از جانب افراد می شوند. هرگاه فردی از اهل بهاء انحرافی از این قبیل بیابد، وی را دعوت و نصیحت و هدایت می کنند، به ترک فعالیت سیاسی فرامی خوانند، اختلاف روش او را با تعالیم بهائی مذکور می دارند، ندامت او را از ورود به سیاست خواستار می شوند. اگر دعوت آنان اجابت نگردد و شخصی در تخلف خود از اصول تعالیم امری اصرار ورزد و ترک جانب سیاست نگذرد او را از عضویت تشکیلات اداری بهائی طرد می کنند، از جمع خود کنار می گذارند و به خدا می سپارند.

چه بسیار از بهائیان به سبب التزام سیاست و اصرار در حفظ این سیرت از این جامعه منفصل شده و راه خود گرفته اند، برخی از آنان که قصد رجوع نکرده اند همچنان برکنار مانده اند و بعضی دیگر که ترک سیرت خود گرفته و سیاست را به اهل آن واگذاشته اند پس از حصول اطمینان از تنبّهشان دوباره به این جمع راه یافته اند، در این میان کسانی می توان یافت که قبول نمایندگی مجالس قانون گذاری را که شغل سیاسی است نموده اند، کسانی را می توان یافت که فرستادگی سیاسی کشور را در ممالک خارجه به دست آورده اند و شاید کسی را نیز بتوان یافت که به مقام وزارت ارتقا جسته باشد، و جمله ی آنان به همین طریق از جامعه ی بهائی طرد شده و راه خود گرفته اند. کسانی را می توان یافت که در احزاب سیاسی عضویت یافته و از این راه به فعالیت در سیاست پرداخته اند. محافل روحانی بهائی هرگز در برابر ایشان دیده بر هم ننهادند بلکه به صریح بیان عضویت در احزاب سیاسی را مخالف تمسک به دیانت بهائی دانسته اند و اعضای احزاب را در صورت ادامه ی این سیرت و امتناع از اطاعت از جمع خود بیرون رانده و به امان خدا سپرده اند و از این لحاظ تفاوتی در بین احزاب نگذاشته اند یعنی عضویت هر حزبی را خواه راست و خواه چپ، خواه موافق و خواه مخالف یکسان گرفته اند، و فی المثل پیوستن به حزب رستاخیز را نیز که تا یکسال پیش از این تاریخ مرام واحد سیاسی دولتی به شمار می آمد، در بحبوحه ی قدرت حکومت وقت، برای اهل بهاء ممنوع داشته اند. [1] این ابرام و اصرار بدانجا رسیده است که اینک بر خود بهائیان و بر جمیع کسانی که آنان را می شناسند مسلم است که یا بهائی باید بود یا وزیر و سفیر و وکیل... یا بهائی باید بود یا عضو حزب سیاسی... این دو سیرت مثل دو نقیض باهم مجتمع نمی شود.

اما آنچه شاید محتاج تأکید باشد این است که اهل بهاء دیانت را امر ارثی و خانوادگی نمی دانند، بلکه تدبیر به ادیان را مطلب تحقیقی و اختیاری و شخصی می خوانند. اگر کسی نسب به بهائیان ببرد، و فی المثل پدر یا مادر او بهائی باشد، و لیکن خود او خویشتن را بهائی نشناسد و به ایمان خود در سن بلوغ شرعی اعتراف نکند و به تسجیل اسم خود در دفاتر احصائیه ی اهل بهاء نپردازد بهائی نیست. البته چنین کسی امکان دارد که احیاناً به سیاست پرداخته، عضو حزب سیاسی شده به مقامات ممنوعه برای بهائیان مثل وزارت و سفارت دست یافته، یا در پلیس سیاسی فعالیت کرده باشد و شرط انصاف نیست که چنین کسانی را تنها بدین سبب که زمانی یک یا چند تن از افراد عائله ی آنان بهائی بوده اند، بهائی بخوانند و طعنه ی اعمال آنان را بر اهل بهاء برانند.

تصور نرود که مقصد از بیان این مطالب تبریّه ی جمیع افراد بهائیان از هرگونه خطا و خلاف و عصیان است، البتّه در میان آنان نیز شاید با جستجوی فراوان کسانی را بتوان یافت که از طریق صواب انحراف جسته یا به راه سیاست رفته یا ترک اولی گفته و به جهاتی توانسته باشند با اخفای رفتار خود از طرد اداری جامعه ی بهائی در امان بمانند.

اما آنچه بهائیان می خواهند معلوم دارند این است که جمعی را نباید به گناه فردی یا معدودی از افراد گرفت. بر وجه مثال اگر چهار یا پنج نفر را در میان چندین ده هزار تن از بهائیان طهران بتوان یافت که رفتاری بر خلاف صواب از آنها سر زده باشد و با وجود آن همه اصرار و انذار و تکرار از جانب محافل روحانی در نهان به کاری که آن را بتوان مرتبط با سیاست دانست پرداخته باشند، دور از انصاف خواهد بود که این خطا را نتیجه ی حاصله از اعتقاد آنان به دیانت بهائی بخوانند، و به این دستاویز تمام بهائیان یا تشکیلات اداری جامعه ی آنان را مسؤول و مقصر و خاطی بدانند. مگر می توان به سبب این که تعداد بسیار زیاد از گناهکاران سیاسی و سایر اهل معاصی، جزو امت اسلام محسوبند العیاذ بالله دین مبین اسلام و شریعت حضرت ختمی مرتبت را به تجویز این گناهان متهم داشت؟

دعا کنیم تا خدای توانا همه را در صراط مستقیم انصاف نگه دارد.

یادداشت ها

[1]- عین دستخط بیت العدل اعظم الهی در این باره به شرح ذیل است:
«...اگر از یاران ایران دعوت شود که عضو حزب سیاسی گردند باید کتباً وفاداری خود را به اعلی حضرت همایونی و احترام به قانون اساسی و تمکین و تحسین از اصول نهضت ترقی و تعالی ایران را که به نام انقلاب ششم بهمن معروف است ابراز دارند و در عین حال بنا به وظیفه ی وجدانی، خود را از عضویت در احزاب سیاسی معذور شمارند. ایمان به آینده ی درخشان کشور مقدس ایران و خدمت صادقانه به آن سرزمین عزیز در قلب هر فرد از افراد بهائی بوده و هست لهذا کل باید بدانند که بهائیان در ایران قابل قیاس نیستند زیرا تنها قناعت به اطاعت از حکومت که از اصول مسلمّه ی ایشان است ننمایند بلکه عملاً در اعتلای کشور مقدس ایران می کوشند و شرکت در خدمات عمران و آبادانی آن سرزمین مقدس را از وظایف حتمیه ی خویش می شمردند یعنی مطیع فعّالند نه بی طرف بی اعتنا، منتهی به امور سیاسی تعلقی ندارند، نفس این ایمان و اظهار وفاداری و خدمات صادقانه باید هر سوء تفاهمی را از میان بردارد و روش و منهج سلیم پیروان اسم اعظم را بر هموطنان جمال مبارک ظاهر و آشکار نماید...» (اخبار امری، سال 53، شهر العلاء 131 بدیع- 1353 هجری شمسی، شماره ی 19، صفحات 536-537).

منبع: دکتر علی مراد داوودی، جلد سوم صفحه 113، تهیه و تنظیم وحید رافتی